

تقاضاها

الف. گاه و جو: یکی از جالب‌ترین محورهای تقاضا در قطعات برخی شاعران چون سنایی و انوری و جمال، درخواست گاه و جو جهت چهارپایان خصوصاً اسب و ... است. حقیقت این است که حتی شاعر توانایی چون انوری — که به درستی «مفلس کیمیافروش» خوانده شده — نیز علی‌رغم مهارت تام و تمامش در شاعری، در مواردی چنان خود را به مدلت سؤال می‌افکند که مخاطب امروزی در خصوص قضاوت درباره شخصیت وی دچار سردرگمی می‌شود.

به هر تقدیر، چند بار در دیوان جمال به صورت صریح تقاضاهایی در خصوص جو و گاه اسب دیده می‌شود. در تمام این موارد لحن درخواست به گونه‌ای تنظیم شده که بعد از نقش بستن تصویری طنزآمیز در ذهن و ضمیر مخاطب، بلافاصله اضطرار شاعر از ورای این کلمات رخ می‌نماید و مخاطب را به اندیشه وا می‌دارد. اینکه نتیجه کار در نهایت اجابت درخواست یا رد آن باشد مهم نیست، بلکه این نکته اهمیت دارد که می‌تواند مخاطب را به اندیشه وادارد.

در یکی از مقطعات دیوان^۲، صحبت از اسب شاعر است که ده روز یک بار گاه و جویی نصیبش می‌شود و از فرط گرسنگی روزها در خواب و شبها بیدار است. آنچه در این قطعه تقاضایی بسیار جالب توجه است، توانایی تحسین برانگیز جمال در تنظیم مصرع به مصرع این قطعه است که واژگان در آن به صورت کاملاً هدفدار انتخاب شده تا در عین طنزآمیز بودن، باعث جلب توجه مخاطب و به اندیشه واداشتن وی شود. گزینش کلمات و عباراتی چون صائم‌الدهر، روزه گشودن، رکوع، سجود، رخصت و روزه عید (= عید فطر) در این قطعه، کاملاً با پیش‌زمینه قبلی در ذهن شاعر صورت گرفته است. در واقع گنجاندن

۱. با هجو طنزآمیز که شیوه‌ای غیر مستقیم از هشدار به ممدوح است، اصطلاحاً زهر هجو گرفته و تأثیر بیشتری بر مخاطب گذاشته می‌شود.

۲. تمامی ارجاعات به صفحات دیوان مربوط به این چاپ است: دیوان کامل استاد جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران، سنائی، چ ۲، ۱۳۶۲ش.



وجوه طنزآمیز در اشعار جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی

علی نویدی ملاطی

هر چند جمال‌الدین به عنوان شاعری طنزپرداز شناخته نشده، در برخی اشعارش خصوصاً در مقطعات وی به مواردی برمی‌خوریم که دارای لحنی طنزآمیز است.

محور و مدار اصلی اشعار طنزآمیز جمال‌الدین عمدتاً بر درخواستهای کم‌بهایش از ممدوح استوار است؛ بدین معنی که زمانی که وی اندک امیدی به کسب صله از ممدوح داشته باشد به جای هجو مستقیم به هجوی طنزآمیز^۱ یعنی به شیوه غیرمستقیم دست می‌یازد تا علاوه بر هشدار به ممدوح، زمینه نرم کردن وی را برای اجابت درخواست خود فراهم سازد. از این روست که وی در برخی مواقع، از هجو ممدوح به کاربرد لحنی طنزآمیز درباره وی متمایل‌تر است.

موارد طنز نزدیک به هجو جمال عمدتاً بر سر خواسته‌های اندک دنیایی چون گاه و جو برای اسب یا خر خود، خلعت خاص، پوستین، می و مانند اینهاست. البته این خواسته‌ها گاه مواردی چون حرمان دنیایی را نیز شامل می‌شود؛ اعتراضی که به نظر می‌رسد همیشه از سوی عالمان روزگار سر داده شده است. بر این اساس، طنز جمال از دو نظر قابل بررسی است: تقاضاهای وی و حرمان هنرمند و دانشمند به سبب دیگرگونگی روزگار.

تمامی این کلمات و عبارات در قطعه زیر، تمهیدی است برای سرودن بیت آخر:

صائم‌الدهر اسبکی دارم
که به ده روز روزه نگشاید
روز چون یوز خسته می‌خسبد^۱
شب چو سگ پاس در همی‌پاید
در رکوعست سال و مه لیکن
گه گهی در سجود افزایش^۲
پاره‌ای گاه آرزو کردست
مدتی رفت و بر نمی‌آید
روز عیدست و هرکسی لابد
بطعامی دهان بیالاید
گر تفضل کند خداوندم
پاره‌ای گاه و جوش فرماید
ور نه، رخصت دهد که اندر شرع
روزه عید داشتن شاید!

صص ۴۰۲ و ۴۰۳

در قطعه دیگر که باز تقاضای گاه است، شاعر با بهانه‌جویی مخاطب یا ممدوح که «شاگردم اکنون اینجا نیست که درخواست را اجابت کنم» مواجه می‌شود. به نظر می‌رسد زمانی که شاعر از اجابت درخواستش از سوی مخاطب کاملاً ناامید می‌شده، کمی سمت و سوی طنز خود را به هجو متمایل می‌ساخته و هجوی طنزآمیز ارائه می‌کرده است؛ چنانکه از خر قلمداد کردن مخاطب که غذایش نیز گاه و جو است و تفاوتی با خر گرسنه شاعر ندارد ابایی ندارد. از آنجا که شاعر در صدد تأثیر بیشتر سخنش در مخاطب است، تمامی انتسابات هجوآمیز خود را به صورت غیر مستقیم مطرح می‌سازد:

که خواستم از تو ز ابله‌ی من
گفتی که رهیم نیست اینجا
نه تو، نه رهی تو، نه کاهت
ای عشوه‌فروش بادپیما^۳
انبار و رهی چه حاجت ای «خر»
از «مطب‌خ خاص خود» بفرما!^۴

صص ۳۸۵

ب. صله: در خواست صله از عمده مواردی است که شاعر

با محوریت آن به طنز یا هجو طنزآمیز روی می‌آورد. در این موارد، گاهی شاعر دقیقاً به نوع درخواست خود اشاره می‌کند و سپس به طنز یا هجو طنزآمیز روی می‌آورد و گاه بدون اشاره و تنها با گله‌گزارِ طنزآمیز سخن خود را به پایان می‌برد.

درخواستهای مشخص: به نظر می‌رسد این گونه درخواستها زمانی مطرح می‌شود که شاعر هنوز اندک امیدی به اجابت درخواست خود دارد. دو مورد از این درخواستهای مشخص، مربوط به پوشیدنیهایی چون جامه زرین و پوستین و دو مورد نیز مربوط به خوردنی و نوشیدنی است.

در یکی از این مقطعات، بحث از «پوستین»ی است که شاعر قولش را از شخصی گرفته بود تا از سرمای زمستان در امان بماند. در این قطعه نیز اجزای کلام به گونه‌ای موجز در کنار هم چیده شده که هم به بی‌اعتنایی مخاطب به شاعر با تعریضی تمثیلی «حرمت پوستین به تابستان» اشاره می‌شود و هم با حذف یکی از اجزای کلام، ضمن ایجاد ایجازی هنرمندانه در کلام، به تهدید ضمنی مخاطب نیز پرداخته می‌شود؛ بدین صورت که هشدار می‌دهد در صورت برآورده نشدن خواسته‌اش به هجو خواهد پرداخت:

پوستینی بخواستم از تو

تا زمستان بسر بریم در آن

حرمت ما بر تو بود چنانک

«حرمت پوستین بتابستان»

۱. یوز به پرخواهی معروف است.

۲. یادآور این حکایت عبید است: «شخصی خانه‌ای به کرایه گرفته بود. چوبهای سقف بسیار صدا می‌کرد. به خداوند خانه از بهر مرمت آن سخن بگشاد. پاسخ داد که چوبهای سقف ذکر خدا می‌کنند. گفت: نیک است اما می‌ترسم که این ذکر منجر به سجده شود» کلیات عبید زاکانی، تصحیح و تحقیق و شرح پرویز اتابکی، تهران، زوار، ۱۳۷۹ش، صص ۴۲۷.

۳. دیوان: باده‌پیما.

۴. با توجه به لفظ «خر» که مخاطب بدان منتسب شده، مقصود از «مطب‌خ خاص» قاعدتا باید توبره و اسطبل یا چیزی مانند آن باشد که به لحن طنزگونه مطبخ خاص نامیده شده است و در واقع، تأکیدی غیر مستقیم بر غذای مخاطب که همان گاه و جو باشد است.



کراش میراث

بده ای خواجه پوستینم، هین

پیشتر زانکه پوستینت، هان^۱

ص ۴۲۳

در قطعه دیگر که مربوط به درخواست پوشیدنی است، شاعر در برابر مخاطب لحنی ملتمسانه دارد و با یادکرد وضعیت نه چندان مناسب پوشش خود، به تعریف و تمجید از مخاطب می‌پردازد تا شاید بتواند وی را به اعطای خلعت خاص ترغیب کند:

ای بزرگی که دستِ نعمت تو

هست بر نام نیک سرپوشم

تو پسندی که من درین حضرت

همه «کریاس مختصر» پوشم؟! ^۱

چه بهانه نهم سخای ترا

که ازین گونه جامه درپوشم

غم من جز تو کس نخواهد خورد

گر همه سال «آستر» پوشم

گفتم از خدمتت چو قوس قزح

«حله» بالای یکدگر پوشم

کی گمان بودم اینکه همچون ابر

آب نبتی(?) شود زبرپوشم

آرزو می‌کند تنم که در او

خلعت خاص تو مگر پوشم

می‌توانم بزر خرید ولیک

نه چنان بایدم که درپوشم

زشت باشد که من سراسر عمر

پیش تو جامه بزر پوشم

تو بده، ورنه زان دیگر کس

بخدا و رسول اگر پوشم!

صص ۴۱۷ و ۴۱۸

از خوردنیهایی که درخواست شده، غذایی است که با لفظ عام «نان» بیان شده است. در این قطعه نیز لحن ملتمسانه شاعر با ایجاد بازیهای لفظی و تقابل بین «رایگان» و «خریدن» برای جلب توجه ممدوح یا مخاطب به درماندگی و نیاز خود کاملاً در شعر مشهود است:

گفتم چو بسته‌ام کمر بندگی تو

بهر میان خویش ز جوزا کمر خرم

در خاطر من نبود که بر خان دولتم

نان آنگهی خورم که بخون جگر^۲ خورم

لایق شناسی از کرم خود که بر دَرَت

من جان برایگان دهم و نان بزر خرم؟

ص ۴۱۸

یک بار هم به درخواست شراب اشاره شده است. شاعر در فصل زمستان با یادکرد خاطره شراب اهدایی سال گذشته که بسیار بی‌کیفیت بوده، تقاضای یک شیشه شراب از شرابخانه خاصه مخاطب را دارد که البته وجه طنزآمیز قطعه، در وصف طعم شراب پارینه است:

برف آمد و راه ما بیستست

بی می سردست تابخانه

فضلی کن و این زمان بفرما

«یک شیشه می» از شرابخانه

زان خم نه که پار داده بودی

کان بود ز چاه آب خانه!

ص ۴۲۵

درخواستهای نامشخص^۳: این گونه درخواستها معمولاً زمانی مجال طرح می‌یابند که شاعر یا امیدی ندارد یا امید کمی به اجابت خواسته‌اش دارد و به احتمال بیشتر، این نوع رویکرد یعنی تعمد در ذکر نکردن صریح خواسته خود، بعد از دریافت پاسخ منفی‌ای است که باعث ناراحتی شاعر از مخاطب شده است.

در قطعه‌ای از دیوان، سخن از انتظار ثروتمندان ممسک روزگار از شاعر برای مدح آنهاست که از نظر شاعر بی‌انصافی است که در مقابل انعامهای حقیری که اینان بدو می‌بخشند به مدحشان پردازد. از این رو، با لحنی طنزآمیز به اینان هشدار می‌دهد که همین که هجوشان نمی‌کند و در مقابل این انعامها سکوت اختیار می‌کند، بزرگ‌ترین مدح برای آنهاست. در این قطعه شاعر چنان با لحنی حقارت‌آمیز از انعامات مخاطبان به صورت «این تفضلها» و «این انعامها» یاد می‌کند که گویی در آن لحظه با ناراحتی به آن صله‌ها اشاره کرده است:

۱. در مصرع «پیشتر زانکه پوستینت هان» بعد از واژه «پوستینت» فعل «پدرم» حذف شده است. شاید سعدی در حذفهای هنری برخی از اجزای کلام در اشعارش، متأثر از این گونه کاربردهای حذفی جمال‌الدین بوده باشد.

۲. دیوان: بجگر.

۳. مقصود درخواستهایی است که اکنون با مطالعه دیوان قابل شناسایی نیست و گرنه ناگفته پیداست که شاعر با پیش‌زمینه ذهنی مشخص درخواستهای خود را طرح کرده است.

از من اکنون هر کسی را آرزوی مدحتیست^۱
رایگان، بی آنکه بر من هیچ کس را نعمتیست
اینقدر یا رب ندانند آنچه ایشان می‌کنند
خامشی در حق اینان بهترینم مدحتیست
راستی با «این تفضّلها» و «این انعامها»
هر کرا هجوی نگفتم بر وی از من منتیست!

ص ۳۸۷

در قطعه‌ای دیگر از رسم سه‌گانه شاعران یاد می‌کند که در
واقع دو رسم بیش نیست و با برشمردن دو رسم، مخاطب
را در دوراهی انتخاب بین شکر و هجا قرار می‌دهد و آن
را رسم سوم می‌نامد و اینگونه مخاطب را به برآوردن
خواستۀ خود ترغیب می‌کند:

بزرگوارا در انتظارِ بخشش تو
نمانده است مرا طاقتِ شکیبایی
سه چیز رسم بود شاعران طامع را
نخست مدح و دوم قطعۀ تقاضایی
اگر بداد سوم شکر، اگر نداد هجا
من آن دوگانه بگفتم سوم چه فرمایی؟

ص ۴۲۸

در برخی قطعات نیز به ظاهر هیچ‌گونه درخواستی مطرح نیست
و در واقع شاعر با وضعیتی مواجه است که تنها راه تشریف‌خاطر
خود از وضع موجود را در بیان هجو طنزآمیز می‌داند. در واقع
بیشتر قطعات عمدتاً با محوریت «بخل» به صورت هجو طنزآمیز
بیان شده است که این خود اشاره به خساستِ خواجه‌گان و
تجربۀ شاعر از بی‌نصیب ماندن خود بعد از درخواست و در
نتیجه، محروم ماندن از صلوات و انعاماتِ منعمان است.

به نظر می‌رسد در بسیاری موارد، شاعر در حسرت
دوران گذشته و بخشش بی حساب و کتاب شاهان و
امیران پیشین است. از این روست که با لحنی طنزآمیز
شاهان بخشندۀ پیشین را از قوم عاد می‌داند که حتی یک
نفر هم از نسلشان باقی نمانده است:

دوستی در سَمَر کتابی داشت
پیش من صفحه‌ای ازان می‌خواند
که فلان شخص در فلان تاریخ
بیکی بیت بدره‌ها بفشاند
وان دگر پادشه بیک نکته
فاضلی را فرازِ تخت نشاند

گفتم ای خواجه ترهاتست این
این سخن بر زبان نباید راند
آخر آن قوم «عادیان» بودند
که خود از نسلشان یکی بنماند!

ص ۴۰۳

در قطعه‌ای دیگر، صحبت از ضنّتِ خواجه‌ای است که
شاعر ناامید از انعامات او، به شیوه‌ای بدیع به هجو
طنزآمیز وی با ساختاری کاملاً گزینش شده در سطح
واژگانی و نحوی می‌پردازد:

خواهی که نزدِ خواجه قبولی بود ترا
منشین بخوان او، برو، از خوان او مخور
ور چند گویدت بتکلف که نان بخور
فرمان بر آنچه گفت و به فرمان او مخور
ز نهار خور ولیک مخور نائش، زینهار
وز «نانِ طفل و بیوه» بخور، زان او مخور
خوانش «چو خون حرام بود» گرد او مگرد
نائش چو جان عزیزست از جان او مخور
از گوشتش همی چش و از نان او مچش!
از خون او همی خور و از خوان او مخور!

ص ۴۱۰

و در جواب طاعنی که شاعر را به سبب بهره‌نگرفتن از
دوران جوانی سرزنش می‌کند، با اشاره به وضع نامناسب
بازار مدح می‌گوید:

چند گویی که روز بُرنایی
دستی آخر بکام دل برزن
من بدین مُعطیان و مخدومان
که نیرزند دانۀ ارزن،
دست چون برزنم بکامۀ دل
به چه دلگرمی آخر ای غرزن!؟

ص ۴۲۳

گاه شاعر با وضعی مواجه است که در هر حال، چه مدح بگوید و
چه نکوید متضرّر است. از این روست که در مانده‌وار می‌گوید:
اگر مدیحت گویم نیابم از تو عطا
وگر نگویمت از من همی بی‌بازاری
اگر تو گویم بخل و اگر نگویم خشم
چه عادتست که تو... رخواره‌زن داری!؟

ص ۴۲۵

۱. دیوان: مدحتست.



و قطعۀ زیر که در ذمّ کسی است که احتمالاً بارها جواب
رَدّ به درخواستِ شاعر داده است:

اگر شلواربندِ مادر تو

چو بندِ سفرهٔ تو بسته بودی

نزادی آن جَلَبِ تو غلتبان را

جهان از نکبت تو رسته بودی

ص ۴۲۸

این نگاه گاه از سطحِ شخصی به سطحِ اجتماعی نیز
می‌رسد و شاعر به شیوه‌ای طنزآمیز فی‌المثل به هجو
صفاهان و مردمش می‌پردازد. یقیناً این لحن در نتیجهٔ
آزار و اذیتی بود که شاعر در دورانِ آشفتگیِ اوضاع از
مردم صفاهان دیده بود:

سگ به از مردم سپاهانست

بوفاق و وفا و پویه و دُم

آنچنان مُدخَلانِ دونه‌مّت

همه از عالمِ مرّوت گم

همه درنده‌پوستین چون سگ

همه مردم‌گزای چون کژدم

زن و فرزندشان و یک جو زرا!

دل و جانشان و یک درم گندم!

این چه بخل است و این چه امساکست

هم «عَفَى الله» سگِیِ مردم قم!

بچه بتوان شناخت خر زایشان

بدرازیِ گوش و گردیِ سم!

بس دریغ آیدم چنین شهری

بگروهی همه چو دُرْدیِ خُم

مردمی اندرو مجوی ازانک

همه چیزِیِ دروست جز «مردم»!

ص ۴۱۸ و ۴۱۹

نفاق و بخل در اهل سپاهان

چنان چون تشنگی در ریگ دیدم

بزرگ و خردشان دیدم وز ایشان

وفا در سگ کرم در دیگ دیدم

ص ۴۱۸

گاه به اسم شهر اشاره نشده ولی به نظر می‌رسد که مراد
شاعر صفاهان باشد:

این چه شهرِیست سراسر آشوب

وین چه قومند سراسر تلبیس

با چنین شهر، «سقی الله» دوزخ!

با چنین قوم، «عفی الله» ابلیس!

ص ۴۱۱

بعد از تقاضا که محور عمدهٔ طنز در نزد جمال است،
حرمان هنرمندان و دانشمندان از جملهٔ مواردی است که
دستمایهٔ طنز وی قرار گرفته است. در واقع، شاعر با طرح
مسئله و اینکه سبب حرمان چیست، به پاسخی می‌رسد
که نوعی آشفتگی اجتماعی را در جامعهٔ آن روز اصفهان
می‌نمایاند؛ اینکه نادانان در صدرند و دانایان بی‌قدر:

دوستی دی سخنی خوش می‌گفت

دوستی کو بسخن استاد است

که کمال‌الدین محمود الحق

پسری سخت کریم و رادست

در وی انصاف بسی معنیهاست

که خدا در دگران نهادست

چیست آخر سببِ حرمانش

یا بر او خود ز فلک بیدادست

گفتم ای خواجه خبر نیست ترا

«هنری دارد و مردم‌زادست؟!»

ص ۳۸۶

و با این نگاه به حرمان است که ناامیدانه بر عمرِ صرف
شده جهت کسب دانش تأسف می‌خورد و آرزو می‌کند ای
کاش «چنگ‌زن» می‌بود:

چرا از بهر دانش رنج بردیم

چرا بی‌هوده می‌پختیم سودا

قلم را با قلمزن خاک بر سر

چرا نه چنگ‌زن بودم دریغا

چو موی روبه است و ناف آهو

وبال عمر ما این دانش ما

هنر عیب است و فضل آفت، چه تدبیر

که با کفر است این هر دو مساوا

... دورویی کن که تا جاهی بیابی

نبینی اوج خورشید است جوزا!

بدی کن تا توانی و ددی کن

که تا از تو بترسد پیر و بُرنا

همیشه همچو کژدم جانگزا باش

که تا باشد چو مارت جامه دیبا

ص ۲۷ و ۲۸

قصیده «چهار طبع»

بدرالدین خوشانی

محسن ذاکرالْحسینی

پیش از این در نوشته‌ای با عنوان «چکامه آتشین خواجه رشید» (آینه میراث، ش ۴۴، سال هفتم، شماره اول، بهار - تابستان ۱۳۸۸، ص ۱۹۶-۲۰۸) از قصیده استوار خواجه رشیدالدین وطواط با ردیف «آتش» و از تأثیر و نظایر آن و تقلیدهایی که از آن صورت گرفته است، سخنی آوردم. اخیراً در ضمن دستنویس شماره ۱۶۱۸۳ (۳۱۳ صدر) محفوظ در کتابخانه مدرسه سپهسالار^۱ از بدرالدین خوشانی (حیات: قرن هشتم هجری یا پیش از آن) قصیده‌ای یافتیم با ردیف «خاک و باد و آتش و آب» که به احتمال قوی در آن قصد معارضه با رشید وطواط یا یکی از معارضان او را داشته است.

قصیده بدر خوشانی مطابق نسخه مذکور بیست‌وهشت بیت دارد، و در بحر مجتت مخبون مقصور (یا محذوف، یا اصلم) سروده شده است بر وزن مفاعلن فاعلتن مفاعلن فاعلن (یا فعلن یا فعلن). این قصیده مقتضب است (یعنی تشبیب ندارد) و از همان بیت اول با مدح وزیری ملقب به نظام‌الدین آغاز شده است. ممدوح بدرالدین ظاهراً وزیری مقتدر بوده است؛ زیرا بدر دو بار او را «شاه‌نشان» و «شه‌نشان» خوانده، و با صفات «شاه‌صدور» و «شه‌وزرا» از او یاد کرده است. در پایان نیز از وی تقاضای تشریف کرده است.

بدر خوشانی نخست می‌گوید که این قصیده را به دستور وزیر مذکور سروده است:

به حکم و امر و نفاذ وزیر شاه‌نشان

ز من شدند روان خاک و باد و آتش و آب
و جای دیگر می‌گوید که قصد امتحان طبع داشته، و حتی در تصوّر کسی نمی‌گنجد که شاعری هر چهار عنصر را در شعری ردیف قرار دهد، و پس از گفتن چنین قصیده‌ای اهل معانی او را تحسین خواهند کرد:

به مدح جاه تو بر امتحان بحر ضمیر

بگفت بنده روان خاک و باد و آتش و آب

ردیف‌های غریب ارچه گفته‌اند بسی

نبرده‌اند گمان خاک و باد و آتش و آب

کنند اهل معانی به حکمتم تحسین

کند چو بنده بیان خاک و باد و آتش و آب

و تلویحاً خواسته است بگوید که اگر رشید وطواط فقط یک عنصر را در هر قصیده ردیف ساخته، یا اگر سراینده قصیده مندرج در جنگ بیاض در هر بیتی چهار عنصر را جای داده، او هر چهار عنصر را با هم در موضع ردیف آورده است؛ پس شعر او بر شعر رشید و کسان دیگری که به معارضه شعر رشید برخاسته‌اند، برتری دارد.

بدر خوشانی ردیفی اختیار کرده است البته دشوار و شاید بی‌سابقه، اما نتوانسته است خوب از عهده این کار برآید، و سروده او نه فقط از قصاید رشیدالدین وطواط بلکه از همه سروده‌هایی که در جواب رشید ساخته‌اند (آنها که در «چکامه آتشین خواجه رشید» یاد کرده‌ام)، فروتر است. گرچه ابیات خوبی هم در آن هست؛ اما مجموع قصیده چندان فاخر و استوار نیست، و گوینده خامی کرده است که به مقابله رشید رفته است. از جمله ضعفهای قصیده «چهار طبع» بدرالدین خوشانی آن است که

- حمد مختصّ باری تعالی است، و اختصاص آن به غیر خدا ترک ادب شرعی است؛ مگر اینکه در آغاز قصیده «چهار طبع» خطای کاتب و محرّف مدح باشد.

- در همان بیت اول، ردیف یکی از دو مصراع زاید بر معنی و حشوی است بس قبیح.

- حکم و امر و نفاذ (بیت ۵)، چاکر و مولا (بیت ۱۰)، بندگی و غلامی و چاکری (بیت ۱۱)، حکم و نفاذ (بیت ۱۳)، و الطاف و لطف (بیت ۱۴)، گرچه اندک تفاوتی دارد، همه به نوعی حشو است.

- استعمال قران (بیت ۶) در این معنی (جمع قرن) معهود نیست.

- سنان کشیدن (بیت ۸) مناسب هر چهار طبع نیست.
- در ابیات ۹ و ۱۱ خوشتر آن بود که در پیش مصراع از چهار ویژگی یاد می‌کرد تا از حیث شمار با چهار طبع مذکور در ردیف مطابق باشد.

- تکرار کلمه چاکر در سه بیت متوالی (ابیات ۹ تا ۱۱) خوب نیست.

- قافیۀ بیت ۲۶ با توجه به بیت قبل دارای عیب

۱. این نسخه در نیمه نخست قرن هشتم، به نسخ پخته ابوعمیل محمدبن یوسف نوقارزی بیهقی متخلص به «وحیدی» کتابت شده است.



ایطاست.

- در مصراع اول بیت ۲۷ ناخوش آوایی است.

تا آنجا که می‌دانم قصیده «چهار طبع» بدرالدین خوشانی تاکنون به طبع نرسیده است؛ از این رو متن کامل آن را ذیلاً از روی نسخه مذکور نقل می‌کنم تا تکمله‌ای باشد بر گفتار پیشین.

مولانا بدرالدین خوشانی فرماید، و چهار طبع را ردیف سازد (مجتث: مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فعلن):

به حمد^۱ صدر جهان خاک و باد و آتش و آب
گشاده‌اند دهان خاک و باد و آتش و آب
گشاده‌اند به شکر و ثنای شاه‌صدور
مسیح‌وار زبان خاک و باد و آتش و آب
نظام دولت و دین حاکمی که پیش درش
بسته‌اند میان خاک و باد و آتش و آب
به زیر دامن افلاک در حمایت او
گرفته‌اند مکان خاک و باد و آتش و آب
به حکم و امر و نفاذ وزیر شاه‌نشان
ز من شدند روان خاک و باد و آتش و آب^۲
ندیده هیچ وزیری به عدل و فضل چنو
به صد هزار قران خاک و باد و آتش و آب
به فر دولت و اقبال این شه‌وزرا
کنون شدند جوان خاک و باد و آتش و آب
به کین دشمن درگاه صدر سدره‌جناب
کشیده‌اند سنان خاک و باد و آتش و آب
شدند چاکر و فرآش و مطبخیش از آن
ندیده‌اند هوان خاک و باد و آتش و آب
به پیش چاکر و مولای شه‌نشان جهان
نهاده کاسه و خوان خاک و باد و آتش و آب
چو بندگی و غلامی و چاکریش مدام
گزیده‌اند به جان خاک و باد و آتش و آب^۳
ز سیر چرخ و حوادث به یمن دولت او
ندیده‌اند زیان خاک و باد و آتش و آب
به دست حکم و نفاذ و مراد او شب و روز
بداده‌اند عنان خاک و باد و آتش و آب
ز بیم هیبت و الطاف و لطف و عاطفتش
نهان شدند و عیان خاک و باد و آتش و آب

چو عزم و حلم و وقارش بدیده‌اند^۴ یقین
سبک شدند و گران خاک و باد و آتش و آب
زهی شهی که شبیه تو در جهان‌داری
نداده‌اند نشان خاک و باد و آتش و آب
تویی چو ختم وزیران نظیر تو به جهان
نداده‌اند^۵ از آن خاک و باد و آتش و آب
همی کشند به روی عدوی دولت تو
به کین و قهر کمان خاک و باد و آتش و آب
به مدح جاه تو بر امتحان بحر ضمیر
بگفت بنده روان خاک و باد و آتش و آب
ردیف‌های غریب ارچه گفته‌اند بسی
نبرده‌اند گمان خاک و باد و آتش و آب
کنند اهل معانی به حکمتم تحسین
کند چو بنده بیان خاک و باد و آتش و آب
ز کان طبع به مدح تو پرورم گوهر
نیرومند چنان خاک و باد و آتش و آب
بده ز کان کرم بنده را یکی تشریف
که عاجز آید^۶ از آن خاک و باد و آتش و آب
ز بس که حاصل کان بذل کرد بحر کف
همی کنند فغان خاک و باد و آتش و آب
به سعی عدل تو مر فتنه را برون ز جهان
برند موی‌کشان خاک و باد و آتش و آب
به کلک تو که چو تیغ است حکم او قاطع
قفای خصم زنان خاک و باد و آتش و آب
مدام از آتش قهر و ز صولت سخطت
طلب کنند امان خاک و باد و آتش و آب
بمان به دولت و نعمت به خرّمی چندان
که تا بود به جهان خاک و باد و آتش و آب

۱. در نسخه چنین است.

۲. یعنی به دستور وزیر این ردیف از من صادر شد.

۳. موقوف‌المعانی است.

۴. نسخه لکه‌ای دارد و کلمه اخیر ناخواناست.

۵. در نسخه چنین است. شاید نزاده‌اند ضبط صحیح باشد.

۶. ظاهراً کاتب نخست عاجزند نوشته، و سپس آن را به صورت مذکور در متن اصلاح کرده است.

احوال و آثار سیمی نیشابوری و مهر کتابخانه شاهرخ تیموری

علی صفری آق‌قلعه

قلم نستعلیق را می‌توان مهم‌ترین قلم پدید آمده بر دست ایرانیان دانست. مانند بسیاری از عناصر نسخه‌شناسی، این قلم نیز از ابداع تا تکامل، یک مسیر مداوم را پیموده است؛ اما باید گفت که متأسفانه تاریخچه این قلم هنوز به صورت یک پژوهش کارآمد جلوه‌گر نشده است. مهم‌ترین گام در زمینه تاریخچه نستعلیق را زنده‌یاد دکتر مهدی بیانی با نگارش اثر بسیار ارزشمند احوال و آثار خوشنویسان برداشت و در کار خود به ارائه شرح حال خوشنویسان و فهرستی از آثار آنان پرداخت؛ اما متأسفانه چنگال مرگ قلم را از دست ایشان بازگرفت و فرصت تکمیل آن کار ارزشمند از دست رفت.

آنها که با کتاب زنده‌یاد بیانی آشنایی دارند می‌دانند که این اثر به ترتیب الفبایی نام خوشنویسان فراهم آمده و لذا ترتیب تاریخی زندگی هنرمندان و سیر تکامل قلم نستعلیق را نمی‌توان در شکل کنونی این اثر دریافت. نویسنده این سطرها در حد توان خود در تاریخچه قلم نستعلیق بررسی‌هایی کرده است که به خواست خداوند در اثری جداگانه منتشر خواهد شد. نوشته کنونی یکی از دستاوردهای جنبی این پژوهش می‌باشد که به شرح حال «سیمی نیشابوری» اختصاص یافته است.

«محمدبن علی سیمی نیشابوری» یکی از خوشنویسان سده نهم هجری است که با وجود اشارات متون به هنر وی، در منابع معاصر به او و آثارش توجه چندانی نشده است. وی در سالهای پایانی سده هشتم هجری زاده شده و چنانکه خواهیم دید تا سال ۸۴۰ق زنده بوده است.

یکی از کهن‌ترین منابعی که در آن به شرح حال سیمی پرداخته شده، تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی (صص ۳۱۰-۳۱۱) است. با اینکه نوشته دولتشاه درباره سیمی از دیگر منابع مبسوط‌تر است، اما از دیدگاه آگاهیهای تاریخی مطلب چندان چشمگیری در آن یافت نمی‌شود. آگاهیهای اصلی دولتشاه درباره سیمی بدین‌قرار است:

«مردی مستعد و ذوفنون بوده؛ اول در نیشابور بودی و بعد از آن در مشهد مقدس رضویه علیه السلام و التحیه ساکن شد و به مکتب‌داری و ادیبی مشغول بودی. و به شش قلم خط نوشتی و در علم کتابت و هنر شعر و علم معما در روزگار خود نظیر نداشت و رنگ‌آمیزی کاغذ و سیاهی ساختن و افشان و تذهیب حق او بوده و درین علوم رسایل دارد...»

دولت‌شاه درباره آغاز و انجام زندگی سیمی آگاهی دقیقی به دست نمی‌دهد و فقط از عباراتی که به کار برده می‌توان دریافت که سیمی هنگام نگارش تذکره زنده نبوده است. عمده آگاهی که دولت‌شاه درباره سیمی به دست داده اشاره بدین نکته است که وی در مشهد حضرت رضا (ع) به مکتب‌داری مشغول بود و آنگونه که اندکی بعد می‌گوید، مردمان بر این باور بودند که دانش‌اندوزی کودکان نزد وی خجسته بوده و لذا آموزش فرزندان خود را به وی می‌سپردند. اشاره دولت‌شاه به اینکه سیمی در ادب و شعر و معما نیز دست داشته گویا درست باشد چرا که به این موضوع در دیگر منابع (مثلاً مجالس‌النفائس) نیز تأکید شده است. پرداختن به معما و ساختن ماده‌تاریخ در سده نهم هجری رواج بسیاری داشت و بعید نمی‌نماید که سیمی چنین منظوماتی نیز داشته باشد. برخی سروده‌های سیمی در تذکره‌ها و خلال آثار خود وی برجای مانده که اگر همانها را معیار دآوری قرار دهیم می‌توان گفت که وی یک نظم‌پرداز عادی بوده است.

اما آگاهی مهم‌تر - البته از دیدگاه نوشته کنونی - که از عبارت پیش‌گفته دولت‌شاه به دست می‌آید اینکه سیمی در خوشنویسی و برخی دیگر از هنرهای نسخه‌پردازی چیره‌دست بوده است. دولت‌شاه در جای دیگر از تذکره ذیل ترجمه محمد کاتبی ترشیزی (نیشابوری) عبارتی دارد که نشان می‌دهد سیمی به آموزش خط نیز اشتغال داشته است: «کاتبی در ابتدای حال به نیشابور آمده و از مولانا سیمی خط تعلیم گرفتی و کاتبی خوشنویس شد و وجه‌تخلص «کاتبی» بدان جهت تواند بود ... و مولانا سیمی از آنجا که شیوه ابنای روزگار است به روزگار او حاسد شده و بر او دل‌گران گردید و به عداوت او برخاست؛ مولانا کاتبی به فراست آن گرانی را دریافت و از نیشابور قصد دارالسلطنه هرات نمود ...»



آنچه در متون سپسین درباره سیمی درج شده چندان افزون بر نوشته دولتشاه نیست؛ چنانکه می‌توان گفت نویسندگان بعدی مطالب خود را از روی آن منبع نقل کرده و یا از منابع مشترکی بهره‌مند بوده‌اند؛^۱ با اینحال برخی آگاهیها در دیگر منابع یاد شده که دولتشاه متعرض آنها نشده است. برای نمونه قاضی احمد قمی در گلستان هنر (صص ۵۸-۵۹) درباره وی نوشته: «... به هفت قلم خط نوشتی و در فن شعر و پاکیزگی و سرعت کتابت عدیل نداشتی و معماری خوب بوده ...»

اشاره قاضی احمد به تندنویسی سیمی از مندرجات دیگر منابع نیز تأیید می‌شود؛ چنانکه در عرفات‌العاشقین (ج ۲، ص ۱۰۱۶ چاپ میراث) در ذیل ترجمه خواجه جلال‌الدین طبیب آمده است: «کتاب گل و نوروز را به وی منسوب می‌دارند و به نظر رسیده که سیمی کاتب نیشابوری در یک ماه بیست گل و نوروز به اتمام رسانیده.»

همچنین در عرفات‌العاشقین (ج ۴، ص ۲۴۹۱ چاپ میراث) در ذیل ترجمه «طفیلی حصار» اشاره شده که وی پسر سیمی نیشابوری است.

از میان پژوهشگران معاصر، زنده‌یاد سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (صص ۲۹۹ و ۷۸۷) از سیمی یاد کرده که مطالب آن همان مندرجات منابع پیشین است، جز اینکه تاریخ دقیق دو واقعه مربوط به وی را آورده که گویا منبع این گفته مرآة‌العالم بوده است. ایشان در این باره (همان، ص ۷۸۷) نوشته: «در روز یکشنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۸۲۴ صد و بیست مکتوب بلیغ نوشت که هر یک ده سطر داشت. سپس روز چهارشنبه ۲۶ جمادى‌الاولی ۸۲۵ در حضور جمع از برآمدن تا فرورفتن آفتاب چهار حکایت در چهار ورق بزرگ در چهار بحر خمسة نظامی روی هم رفته دوهزار بیت در کمال سلاست سرود و به خط نسخ تعلیق خوب نوشت در حالی که سازندگان و خوانندگان و نقاره‌چیان معرکه را گرم کرده بودند و در ضمن نماز پیشین و پسین را هم به شرایط خواند.»

جز این، زنده‌یاد دکتر مهدی بیانی نیز در احوال و آثار خوشنویسان (ج ۳، صص ۷۴۹-۷۵۰) شرح حال سیمی را بعنوان یکی از نستعلیق‌نویسان درج کرده که عمده مطالب

آن برگرفته از نوشته‌های پیشین است. زنده‌یاد بیانی که بیش از هر کسی در روزگار خود با آثار خوشنویسان آشنا بودند در این باره نوشته‌اند: «از آثار خطی سیمی چیزی ندیده‌ام؛ ولی یک نسخه دیوان لطف‌الله نیشابوری در کتابخانه تهران است و با اینکه رقم ندارد، در مقدمه دارد [...]»

متأسفانه ایشان دنباله مطلب را ننوشتند و چون این بخش از کتاب پس از درگذشت ایشان چاپ شده روشن است که مجالی برای تکمیل این بخش نیافته‌اند. با این حال گمان می‌رود نسخه مورد نظر ایشان دستنویس کلیات لطف‌الله بن سلیمان‌شاه نیشابوری (د ۸۱۲ ق) است که اکنون به شماره ۲۳۲۱ در کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود (نک: فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، ج ۵، ص ۴۴۲ [که همه جا از سیمی به صورت «سمی» یاد کرده]). مهم‌ترین مؤید این احتمال آنکه این دستنویس با اینکه از پایان افتادگی ندارد اما فاقد رقم است و ضمناً یادداشت خریداری نسخه به خط و امضای زنده‌یاد بیانی مورخ ۱۳۲۵ش در نخستین صفحه نسخه دیده می‌شود. از سویی چنانکه از فهرستواره دستنوشته‌های ایران (ج ۸، ص ۷۹۳) برمی‌آید این نسخه تنها دستنویس موجود از دیوان لطف‌الله نیشابوری در ایران است.^۲

آنچه از دیباجه دستنویس یاد شده به دست می‌آید این است: سیمی در دوران کودکی نزد لطف‌الله پرورده شده و به همین دلیل پس از درگذشت استادش به سال ۸۱۲ق بدین اندیشه افتاده که اشعار لطف‌الله را که به صورت پراکنده نزد دیگران بوده مدون سازد. سپس یاد می‌کند که مسوده اشعار لطف‌الله در تصرف افرادی بود که این موضوع را کتمان می‌کردند تا اینکه سیمی به سال ۸۱۴ ق توانست با یاری برخی از بزرگان و قضات، آن مسوده‌ها را در شهر نیشابور به دست آورد (ص ۱۱ نسخه) و پس از تدوین دیوان، دیباجه‌ای بر آن نگاشت که همین

۱. برای نمونه نک: مجالس‌النفائس، ص ۱۶ ترجمه نخست و ص

۱۹۱ ترجمه دوم؛ حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۶۲؛ گلستان هنر، صص

۵۸-۵۹؛ عرفات‌العاشقین، ج ۳، ص ۱۸۶۹ [چاپ میراث].

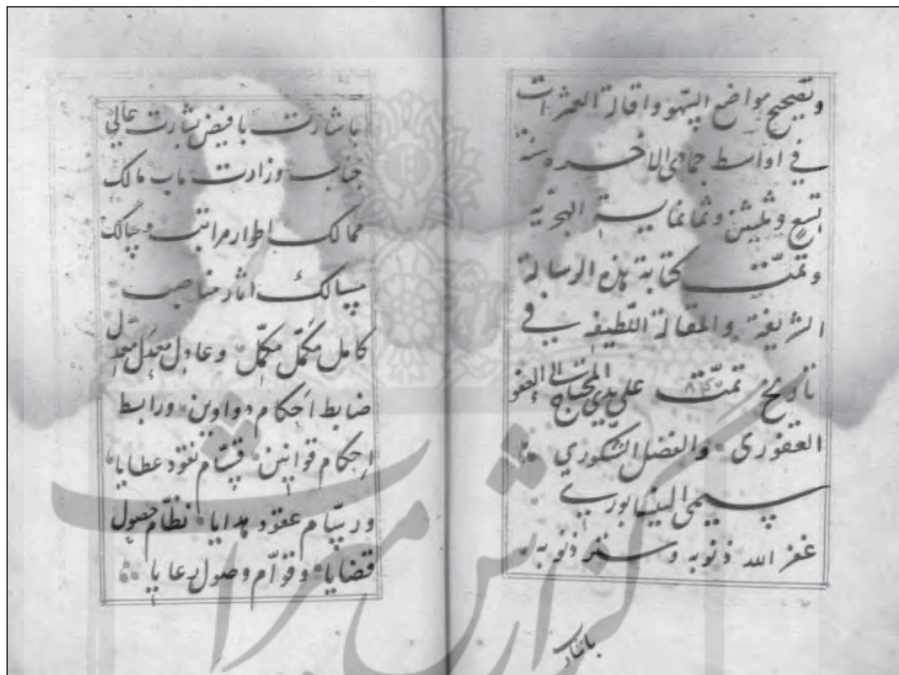
۲. جز این نسخه فقط بخشی از اشعار او در ضمن مجموعه شماره

۲۵۴۹ کتابخانه ملی ملک درج شده است (نک: فهرست

کتابخانه ملی ملک، ج ۶، ص ۴۲).

دیباچه مورد گفتگو است. سیمی در این دیباچه (ص ۹ نسخه) از خود به صورت «حاجی محمد بن علی السیمی» یاد کرده است. آوردن عنوان «حاجی» در آغاز نام او قاعدتاً نشانگر این نکته است که وی به سفر حج رفته و اشاره به شهر نیشابور نیز قرینه خوبی است بر اینکه گردآورنده همان «سیمی نیشابوری» مورد گفتگوی ما است. گمان می‌رود که آنچه زنده‌یاد بیانی قصد نگارش آن را داشته‌اند، مندرجات همین دیباچه بوده است؛ اما اگر تصور شود که ایشان خط نسخه را نیز به قلم سیمی می‌دانسته‌اند پذیرفتنی نمی‌نماید چرا که خط نسخه در اندازه‌ای نیست

شکل ۱ می‌بینیم. عبارت انجامه چنین خوانده می‌شود: «تمت كتابة هذه الرسالة الشريفة و المقالة اللطيفة في تاريخ «تمت» ۸۴۰ على يدى المحتاج الى العفو الغفورى و الفضل الشكورى سيمى النيسابورى غفر الله ذنوبه و ستر ذنوبه [كذا].»
نیز در شکل ۲ تصویر صفحه ۱۸۷ دستنویس کلیات لطف‌الله نیشابوری را می‌بینیم که شباهتی با نسخه پیش‌گفته ندارد.
نکته‌ای که درباره دستنویس کلیات لطف‌الله نیشابوری اهمیت دارد و تا حدودی می‌تواند مؤید این نکته باشد



شکل ۱

که بتوان آن را از خطوط خوش به شمار آورد. افزون بر این، نسخه‌ای از مختصر در قواعد علم حساب و مساحت از قاضی محمود بن محمد والشستانی به خط سیمی نیشابوری در کتابخانه سنا موجود است (نسخه ۱۲۲۶، مورخ ۸۴۰ ق) که نمونه‌ای از نگارش وی به قلم نستعلیق را در دسترس ما می‌نهد. مقایسه خط دو نسخه نشان می‌دهد که این دو نباید به قلم یک نفر باشد مگر اینکه بپذیریم دستنویس کلیات لطف‌الله نیشابوری از آثار جوانی سیمی و پیش از آموختن خوشنویسی وی بوده است. برای اینکه موضوع روشن شود تصویر صفحه انجامه دستنویس مختصر در قواعد علم حساب و مساحت را در

که شاید این نسخه از نوشته‌های دوره جوانی سیمی و همان نسخه فراهم آورده بر دست وی بوده است اینکه دستنویس یاد شده از نسخه‌های خزانه کتب شاهرخ

۱. این نسخه از دستنویسهای کتابخانه شخصی دکتر حسین مفتاح بوده که به کتابخانه سنا منتقل شده است. برای مشخصات نسخه نک: فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲، ص ۱۷۲؛ نیز برای دستنویسهای اثر نک: فهرستواره کتابهای فارسی، ج ۴، ص ۲۶۵۷؛ همچنین «دنا»، ج ۴، ص ۶۳۵.
۲. توجه شود که سیمی پس از انجامه فصلی پرداخته و یادآور شده که نسخه را برای یکی از بزرگان نوشته و لذا پس از انجامه نیز عباراتی در نسخه دیده می‌شود.



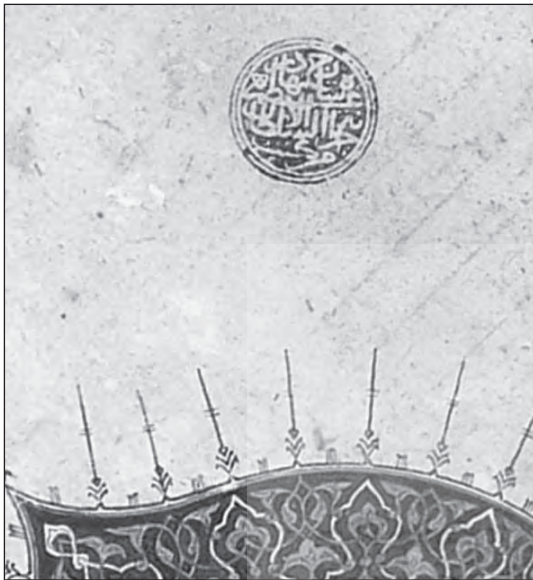
تیموری است و مهر کتابخانه وی در برخی صفحات نسخه دیده می‌شود.

پشت‌نسخه دستنویس جامع‌التواریخ و زبدة‌التواریخ (نسخه ۱۶۵۳ خزینه کتابخانه طوق‌پاوسرای، مورخ ۷۱۴ ق و ۸۲۹ ق)^۱ را می‌بینیم که چنین خوانده می‌شود: «من کتب خزانه السلطان الاعظم شاهرخ بهادر». با این حال نمی‌توان به آسانی خط دو نسخه را از یک نفر دانست.



شکل ۲

البته نشان مهرها را محو کرده‌اند اما برخی از آنها هنوز خوانا است. برای نمونه در شکل ۳ تصویر سجع مهر مندرج در صفحه ۱۵۹ نسخه را می‌بینیم.

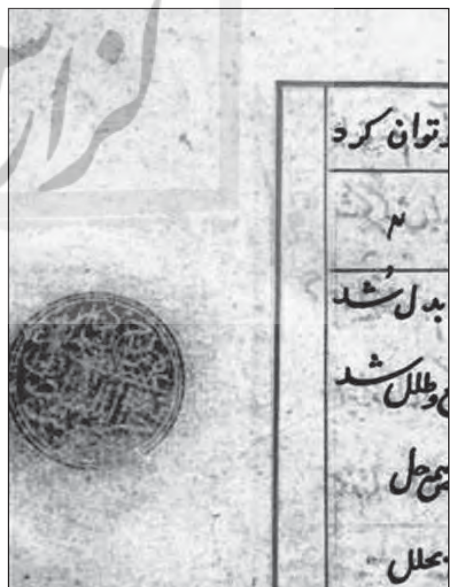


شکل ۴

آثار سیمی نیشابوری

چنانکه اشاره کردیم، دولتشاه به چیره‌دستی سیمی در هنرهای نسخه‌پردازی تصریح کرده و نوشته است که «درین علوم رسایل دارد»؛ اما تا جایی که نویسنده این سطرها می‌داند تاکنون اثری از سیمی درباره این فنون و پیشه‌ها به دست نیامده است. تنها اثری که می‌تواند تا حدودی با این موضوعات متناسب باشد جوهریه سیمی است که آن هم به فنون ترسل اختصاص یافته و درباره هنرهایی چون افشان و رنگ‌آمیزی کاغذ مطلبی در بر ندارد. در اینجا از آثار سیمی یاد خواهیم کرد.

۱. این نسخه بسیار ارزشمند پیشینه جالب توجهی دارد بدین گونه که دستنویسی مصور اما ناقص و آسیب‌دیده از جامع‌التواریخ رشیدی (مورخ به سال ۷۱۴ ق به خط مسکانی حافظ) در کتابخانه شاهرخ بوده و وی به حافظ ابرو دستور می‌دهد تا نواقص نسخه را تکمیل کند. حافظ ابرو برای این کار جلد نخست زبدة‌التواریخ را به خط خودش (مورخ ۸۲۹ ق) در آغاز نسخه افزوده و افتادگیهای میانه نسخه را نیز از سوی خود تکمیل می‌کند و لذا این دستنویس ترکیبی از دو اثر یاد شده است.



شکل ۳

این مهر دقیقاً مشابه است با مهر کتابخانه شاهرخ که در برخی دیگر از نسخه‌های بازمانده از آن کتابخانه دیده می‌شود. برای نمونه در شکل ۴ تصویر مهر مندرج در

۱. **خاتمه سیمی بر نسخه حساب والشتانی:** پیش از این به دستنویس مختصر در قواعد علم حساب اشاره کردیم و گفتیم که نسخه به خط خود سیمی است. سیمی در پایان این نسخه فصلی پرداخته و در آنجا یادآور شده که نسخه را برای وزیری به نام «خواجه امیر حسن» نگاشته است. نام این شخص در منابعی که در دسترس نگارنده بود درج نشده است و لذا شناسایی او عجالاً امکانپذیر نشد؛ اما از اشاراتی که در نوشته سیمی دیده می‌شود می‌توان دریافت که این «خواجه امیر حسن» وزارت دیوان استیفا یا پیشه‌ای شبیه بدان را بر عهده داشته است.

اگرچه این نوشته سیمی صرفاً برای نسخه یاد شده تنظیم شده و اثری مستقل به شمار نمی‌آید اما با توجه به اینکه رساله‌های نسبتاً مبسوط است و نمونه‌ای از نثر و نظم وی را در دسترس ما می‌نهد می‌توان آن را جزو آثار سیمی برشمرد. این نوشته سرشار از لفاظی و درازگویی است و با اینکه نویسنده این سطرها آن را برای چاپ آماده کرده بود اما از چاپ آن خودداری کرد؛ به ویژه که حجم مقاله کنونی احتمال آن را نمی‌کند.

۲. **جوهریه سیمی (جوهر سیمی/ جوهر مسمی):** این اثر تنها نوشته چاپ شده سیمی می‌باشد و متن آن توسط آقای نجیب مایل هروی در کتاب آرایبی در تمدن اسلامی (صص ۴۵-۵۴) چاپ شده است. آقای مایل هروی در دیباجه کتاب آرایبی (صص ۳۷-۳۸) درباره سیمی نوشته است: «... کتاب آرا، خوشنویس و ادیب نیمه نخست سده هشتم هجری، که به نادرست برخی از معاصران او را به نام سامی نیشابوری از سده‌های دهم و دوازدهم هجری خوانده‌اند...»

گویا مرجع اصلی ایشان درباره دوره زندگی سیمی بیهی‌های زیر از دیباجه رساله جوهریه (ص ۴۷) می‌باشد که گویا مربوط به تاریخ نگارش اثری از وی با نام حاصل‌الحیات بوده است:

یابم ز بی‌وفایی ایام چون وفات

باشد حیات حاصلم از حاصل‌الحیات

سی روز با ضمیر پریشان چهل صباح

کردم صفات جمع درین مجمع‌الصفات

تاریخ سال هفتصد و سی و هفت بود

کاین روزنامه یافت رقم در شب برات

از آنجا که آقای مایل هروی این متن را بر پایه دو نسخه به چاپ رسانیده‌اند و برای عدد «هفتصد» در بیت اخیرالذکر اختلافی در پاورقی ضبط نشده، روشن است که این عدد در نسخه‌های مورد استفاده ایشان بدانگونه ضبط شده است؛^۱ با این حال این عدد در نسخه ۳۳۶۴ کتابخانه مجلس به صورت ۸۳۷ ق درج شده است (نک: فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳ / ۱۰، صص ۱۱۹۸-۱۱۹۹).

از شواهدی که از زندگی سیمی به دست داریم بسیار بعید به نظر می‌رسد که وی در نیمه نخست سده هشتم زاده شده باشد چه رسد به اینکه در ۷۳۷ ق به نگارش اثری اقدام کرده باشد. بنابراین می‌توان گفت که عدد «هشتصد» حاصل تحریف کاتبان است؛ به ویژه که در منابع به دو نفر «سیمی نیشابوری» اشاره نشده است؛ ضمن اینکه برخی قرائن سبکی نیز در جوهریه و رساله حساب و مساحت دیده می‌شود که مؤیدی بر این موضوع است. برای نمونه در انجامه نسخه مختصر در قواعد علم حساب آمده: «... علی یدی المحتاج الی العفو الغفوری و الفضل الشکوری سیمی النیسابوری غفرالله ذنوبه...»

مشابه همین سجع را سیمی در دیباجه جوهریه (ص ۴۶) نیز به کار برده است: «این رشحات^۲ از کتاب حاصل‌الحیات و جواهرالصفات است از تصنیف و تألیف این ضعیف نحیف المحتاج الی العفو الغفوری سیمی نیشابوری غفرالله ذنوبه.»

آنگونه که سیمی در رساله جوهریه متذکر شده وی این اثر را از نوشته دیگرش حاصل‌الحیات تلخیص کرده است چنانکه این موضوع در عبارت اخیرالذکر نیز تصریح شده است. همچنین از ابیاتی که پیش از این از دیباجه جوهریه سیمی نقل کردیم همین نکته به دست می‌آید؛ و البته گمان نویسنده این سطرها بر این است که تاریخ ۸۳۷ ق (۷۳۷ در چاپ) در آن بیتها مربوط به زمان نگارش همین رساله جوهریه است و نه حاصل‌الحیات.

از رساله جوهریه سیمی تاکنون پنج نسخه شناسایی

۱. در فهرست کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی نیز همین تاریخ درج شده که نشان می‌دهد دست کم در سه نسخه این تاریخ وجود دارد.
۲. چاپ: اسحاب.



کتابنامه

تذکره الشعراء، امیر دولتشاه سمرقندی، به کوشش محمد رضانی، تهران، کلاله خاور، ۱۳۶۶ش [چ ۲].

حبیب‌السیر (۴ ج)، خواند امیر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام، ۱۳۶۲ش [چ ۳].

خط و خطاطان، حبیب [میرزا حبیب اصفهانی]، قسطنطنیه، مطبعه ابوالضیا، ۱۳۰۶ق.

فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳ / ۱۰، عبدالحسین حائری، تهران، کتابخانه مجلس، ۱۳۴۸ش.

فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲ (سنا)، ج ۲، محمدتقی دانش‌پژوه و بهاء‌الدین علمی انواری، تهران، کتابخانه مجلس، ۱۳۵۹ش.

فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ش.

فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، ج ۵، سیدعبدالله انوار، تهران، کتابخانه ملی ایران، ۱۳۶۵ش.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیت‌الله گلپایگانی، ج ۵ و ۶، علی صدراپی خویی و ابوالفضل حافظیان بابلی، تهران، مؤسسه فرهنگی پژوهشی الجواد و کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس، ۱۳۸۸ش.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۵ و ۷، ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه و دیگران، تهران، کتابخانه ملی ملک، ۱۳۶۳ و ۱۳۶۹ش.

کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، تصحیح و تألیف نجیب مایل هروی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش.

۱. برگزیده‌ای از این شکایت‌نامه شامل پانزده بیت در خط و خطاطان (ص ۶۸) درج شده است. البته در این بیتها صرفاً به یک سفر اشاره شده و از روی این برگزیده نمی‌توان دریافت که وی در ترکستان بوده است.

۲. البته این را هم یادآور شویم که میرزا حبیب درباره نام سیمی دچار اشتباه شده و از وی با عنوان «عبدالله سیمی» یاد کرده است.

شده است. ۱. نسخه شماره ۸ / ۵۲۶ کتابخانه ملک مورخ ۱۲۷۱ ق (نک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۵، ص ۶۰) ۲. نسخه شماره ۳ / ۳۸۳۱ کتابخانه ملک نوشته سده ۹ و ۱۰ ق (همان، ج ۷، ص ۶۴) ۳. نسخه شماره ۸ / ۳۳۶۴ کتابخانه مجلس نوشته سده ۱۱ ق (فهرست مجلس، ج ۱۰، ص ۱۱۹۸) ۴. نسخه به نشانی Add. 69 / 32 کتابخانه بادلیان مورخ ۱۲۰۰ ق (نک: فهرست میکروفیلیمها، ج ۱، ص ۵۸۴؛ کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، ص چهل و سه) ۵. نسخه شماره ۷ / ۳۰۳۲ - ۴۲ / ۱۶ کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی از سده ۱۲ که از انجام افتادگی دارد (نک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیت‌الله گلپایگانی، ص ۳۵۶۳).

۳. حاصل‌الحیات: چنانکه دیدیم سیمی از این اثر در دیباچه جوهریه سیمی یاد کرده اما تا جایی که می‌دانیم نسخه‌ای از این اثر تاکنون شناسایی نشده است.

انجام زندگی سیمی

در میان منابعی که در آنها به شرح حال سیمی پرداخته شده به تاریخ درگذشت او اشاره نشده جز در شاهد صادق که نویسنده در آنجا درگذشت سیمی را به نادرست سال ۸۳۰ ق دانسته است. استاد عبدالحسین حائری این نکته را در فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی (ج ۳ / ۱۰، صص ۱۱۹۸-۱۱۹۹) یادآور شده و همانجا متذکر شده‌اند که سیمی دست‌کم تا ۸۳۷ که تاریخ نگارش جوهریه سیمی می‌باشد زنده بوده است. از سویی چنانکه دیدیم، تاریخ کتابت رساله مختصر در قواعد علم حساب و مساحت سال ۸۴۰ ق است و لذا می‌توان گفت که وی تا این سال زنده بوده است.

ضمناً میرزا حبیب اصفهانی در خط و خطاطان (ص ۶۷) اشاره دارد که سیمی پس از مدتی اقامت در مشهد به سوی ترکستان رهسپار شده و در خلال سفر، شکایت‌نامه‌ای سروده که می‌تواند نشانگر نارضایتی وی از این سفر بوده باشد.^۱ آنگونه که میرزا حبیب نوشته، سیمی پس از مدتی به زادگاه خود نیشابور بازمی‌گردد و مردم نیشابور او را پذیرا شده و ارج می‌نهند تا اینکه سیمی در همان شهر روی در نقاب خاک می‌کشد.^۲

نگاهی به داستان کفشگر و انوشروان

در کتاب خدمات متقابل مطهری

وحید سبزیان پور

استاد مرتضی مطهری در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام، (۱۳۵۷: ۲۷۹-۲۸۵) درباره نظام اجتماعی ایران بحثی دارد که با استناد به منابع مختلف به خوبی اختلاف طبقاتی را در دوره ساسانی نشان می‌دهد. هدف ایشان از طرح این مسأله مقایسه نظام قبل و بعد از اسلام در ایران است تا نشان دهد که اسلام با قوانین مترقی و انسانی خود جامعه‌ای را که به هفت طبقه تقسیم شده بود به یک جامعه یکدست و خالی از تبعیض اجتماعی و نژادی تبدیل کرد.

مرحوم مطهری برای نشان دادن این تبعیض طبقاتی به داستان کفشگر و انوشروان که در شاهنامه فردوسی آمده اشاره می‌کند و می‌گوید: «در شاهنامه فردوسی که منابع همه ایرانی و زرتشتی است، داستان معروفی آمده است که به طور واضح نظام طبقاتی عجیب و طبقات بسته و مقفل آن دوره را نشان می‌دهد که تحصیل دانش نیز از مختصات طبقات ممتاز بوده است.» و در ادامه، داستان کفشگر و درخواست او را عیناً از شاهنامه نقل می‌کند.

سخن استاد عالمانه و دقیق است و در اینکه نظام اجتماعی ایران در زمان ساسانی طبقاتی بوده است شکی نیست، ولی اختصاص تحصیل دانش به طبقات ممتاز جای تأمل دارد:

استاد مطهری با آنکه ابیات زیر از شاهنامه را نقل کرده، نکته‌ای از دید نافذ ایشان پنهان مانده و آن این است که درخواست کفشگر از انوشروان دبیر شدن پسر اوست نه سواد آموختن.

یکی پور دارم رسیده به جای

به فرهنگ جوید همی رهنمای

اگر شاه باشد بدین دستگیر

که این پاک‌فرزند گردد دبیر

ز یزدان بخواهم همی جان شاه

که جاوید باد این سزاوار گاه

فردوسی صریحاً می‌گوید که خواسته کفشگر دبیر شدن

پسر اوست «که این پاک‌فرزند گردد دبیر»؛ مخالفت انوشروان هم با دبیر شدن پسر اوست نه درس خواندن:

چو بازرگان‌بچه گردد دبیر

هنرمند و بادانش و یادگیر

چو فرزند ما برنشیند به تخت

دبیری بیایدش پیروزبخت

هنر یابد از مرد موزه‌فروش

بدین کار دیگر تو با من مکوش

به دست خردمند و مردنژاد

نماند به جز حسرت و سردباد

ترس انوشروان از این است که افرادی از طبقات پایین اجتماع با دست یافتن به مسند قدرت، برای بزرگان تصمیم گیرند و آزادگان محروم و حسرت‌زده و خوار شوند:^۱

شود پیش او خوار مردم‌شناس

چو پاسخ دهد زو پذیرد سپاس

نگرانی انوشروان به سبب نفرین آیندگان از جابه‌جایی طبقات اجتماعی است که با سنت و عرف حاکم بر روزگار او منافات دارد و بر اساس اندیشه‌های طبقاتی حاکم، این

۱. این سخن انوشروان یادآور عبارتی از نهج البلاغه است: «احذروا صولة الکریم إذا جاع واللئیم إذا شبع» (ق. ۴۹). از حمله آزاده گرسنه و سیری فرومایه بترسید.

این عبارت با اندکی تغییر در ادب‌الصغیر آمده و جاحظ و ابوحیان توحیدی آن را از اردشیر دانسته‌اند (برای تفصیل بیشتر نک: سبزیان پور ۱۳۸۷: ۵۹؛ همو ۱۳۸۴: ۹۷).

همچنین علی (ع) به مالک اشتر توصیه می‌کند که به خاندانهای صالح و صاحب‌نسب و دارای شرافت خانوادگی نزدیک شود:

«ثمّ ألق بذوی الأحساب وأهل البيوتات الصالحة والسوابق الحسنة.» در بخش دیگری از همین نامه، اگرچه اشاره‌ای به تفاوت طبقات اجتماعی صورت نگرفته ولی حضرت، مردم را به طبقات مختلفی چون سپاهی، کاتب، قاضی، کارگر، اهل ذمه، اهل جزیه و خراج، بازرگان، صنعتگر و افراد طبقه پایین که نیازمند و فقیر هستند، تقسیم می‌کند: «واعلم أنّ الرعیة طبقات لا یصلح بعضها إلا بعض، ولا غنی ببعضها عن بعض. فمنها جنود الله. ومنها کتاب العامة والخاصة. ومنها قضاة العدل. ومنها عمال الإنصاف والرفق. ومنها أهل الجزية والخراج من أهل الذمة ومسلمة الناس. ومنها التجار وأهل الصناعات. ومنها الطبقة السفلی من ذوی الحاجة والمسکنة وکلاً قد سمی الله سهمه، و وضع علی حدّه فریضته فی کتابه أو سنّة نبیّه صلی الله علیه وآله عهداً منه عندنا محفوظاً.»



عمل را دور از عدل و داد می‌داند:

به‌ما بر پس از مرگ نفرین بود

چو آیین این روزگار این بود

نخواهیم روزی جز از گنج داد

درم زو مخواه و مکن هیچ یاد

هم اکنون شتر بازگردان به راه

درم خواه وز موزه‌دوزان مخواه

فرستاده برگشت و شد با درم

دل کفشگر گشت پر درد و غم

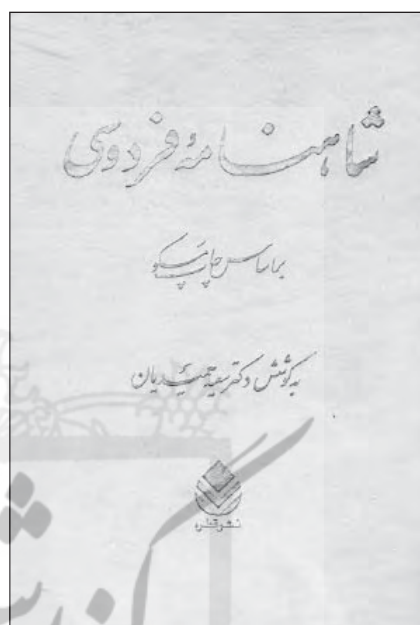
دوران تربیت و ریاضتی طولانی را می‌گذرانیده‌اند (نک:

زرین کوب ۱۳۸۵: ۴۳).

از نکات مهم در این بخش، اشاره شاهنامه به آموختن فرهنگ به جای سواد است، فردوسی فرهنگ را برای آموزش‌های ویژه فرزندان شاهان و بزرگان به کار برده، همان آموزشی که شامل موسیقی، طب، هندسه، سوارکاری و... می‌شد و در دوره عباسی به تقلید از حکومت ساسانی «مؤدب» عهده‌دار انجام آن برای فرزندان خلفا بود و با وظیفه معلم که آموختن نوشتن و خواندن بود تفاوت داشت.

زنده‌یاد محمدی ملایری (۱۳۸۴: ۳۰۹-۳۱۲) به روشنی با اشاره به تفاوت معلم و مؤدب در دوره ساسانی و عباسی و با استناد به منابع مختلف تأثیر این دو نوع آموزش ایرانی را در قالب مکتب (آموزشگاه عمومی) و کُتّاب (آموزشگاه طبقات ممتاز) در خلافت عباسی نشان داده و این را از نمونه‌های تقلید خلافت عباسی از حکومت ساسانی دانسته است.^۱

اگر منظور استاد مطهری از دانش، در این عبارت «تحصیل دانش نیز از مختصات طبقات ممتاز بوده است» فرهنگ و هنر (به تعبیر فردوسی از جمله سوارکاری، موسیقی، زبانهای خارجی و...) است، سخنی بسیار متین و درست است، زیرا نه تنها در ایران باستان که در هر زمانی از جمله دوره اسلامی (در قالب آموزش‌های معلمان و مؤدبان) و روزگار ما، آموختن آنها به سبب هزینه بسیار سنگین، اختصاص به طبقات خاص دارد و اگر منظور سوادآموزی است، جای تأمل دارد، زیرا در همین

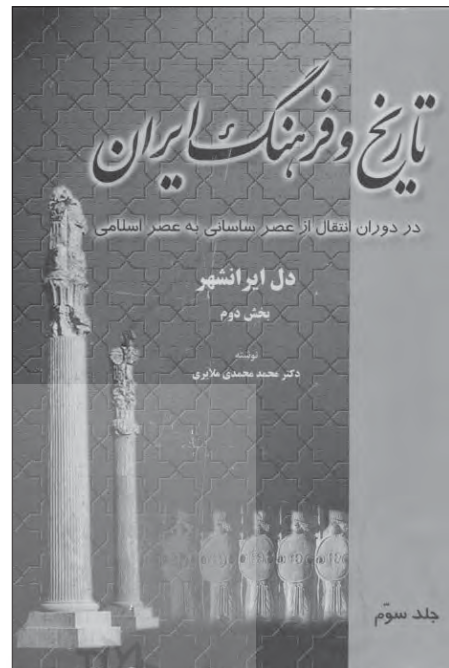


لازم به یادآوری است که دبیران و روحانیان دو طبقه ممتاز در دوره ساسانی بودند که در تشبیه جامعه با بدن انسان، در کنار پادشاه به عنوان سر تلقی می‌شدند (نامه تنسر، ص ۵۷). دیوان کلمه‌ای پهلوی، در معنایی نزدیک به اداره است که با اقتباس و تقلید از تشکیلات اداری ایرانی عیناً به نظام اداری و فرهنگ عربی منتقل شد. تعداد این دیوانها در ایران باستان، که نقش وزارتخانه را داشتند بین پنج تا شش بوده و دبیران عهده‌دار اداره آنها بوده‌اند (برای اطلاع بیشتر از نقش دبیران و تأثیر این دیوانها در تشکیلات اداری عباسی، نک: محمدی ۱۳۸۴: ۶۵-۸۰). در پایان عهد ساسانیان، طبقات منسوب به دستگاه اداری و دیوانی فرزندان خود را برای نیل به همان مراتب تربیت می‌کردند و در واقع طبقه دبیران که محارم دیوانی و معتمدان سلطانی بوده‌اند از بین آنها بر می‌خاسته‌اند و برای نیل به این مراتب

۱. تقلیدی که آنقدر عجیب و همه‌جانبه است که ابن خلدون تمدن عباسی را وارث تمدن ساسانی می‌داند (ابن خلدون، تاریخ، ص ۵۳). محققان از جمله محقق روس، اینوسترانزف، تشکیلات دولت عباسی و کتابهایی را که در اداره کشور در دوران اسلامی نوشته شده، از منابع موثق و قابل استفاده برای تحقیق و مطالعه درباره دولت ساسانی و تشکیلات داخلی آن به حساب می‌آورند (نک: محمدی ۱۳۸۴: ۹۷). نیکلسن نیز دوره عباسی را دوره نهضت ایرانی و فرهنگ ایرانی می‌داند: اگرچه در ابتدا عربها ملت غالب بودند اما در دولت عباسی کار دگرگون شد، زیرا برگزیده سپاه این دولت از خراسانیان تشکیل یافته، پایتخت آن در سرزمین ایران بنا شده و بالاترین منصبهای دولت به دست بزرگزادگان ایرانی اداره می‌شد (نک: محمدی ۱۳۸۴: ۹۰).

شاهنامه‌ای که مورد استناد استاد قرار گرفته، آمده است که در هر برزنی دبستانی بر پا بوده که در آن آتش پرستان (زرتشتیان) به آموزش همگانی می‌پرداختند:

(برای اطلاع بیشتر از مبانی آموزش و پرورش در عصر ساسانیان، نک: محمودآبادی ۱۳۷۱: ۱۸۱-۲۱۲؛ بیات ۱۳۵۷: ۲۲۵-۲۵۴).



منابع
ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ، بیروت، ۱۹۰۰م.

بیات، عزیزالله، ۱۳۵۷، «آموزش و پرورش در ایران باستان»، بررسی‌های تاریخی، س ۱۳، ش ۲، ص ۲۲۵-۲۵۰.

زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۵، از گذشته ادبی ایران، تهران، سخن، چ ۳.

سبزیان پور، وحید، ۱۳۸۴، «جستاری در کشف ریشه‌های ایرانی مفاهیم مشترک حکمی متنبی و فردوسی»، فرهنگ (ویژه ادبیات)، ص ۹۵-۱۲۳.

سبزیان پور، وحید، «تأثیر کلام علی (ع) در ادب الصغیر»، مقالات و بررسیها (دانشکده الهیات دانشگاه تهران)، دفتر ۸۸، ص ۵۳-۷۱.

محمدی ملایری، محمد، ۱۳۸۴، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، تهران، توس، چ ۵.

محمودآبادی، سید اصغر، ۱۳۷۱، «بررسی مبانی آموزش و پرورش در عصر ساسانیان»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ص ۱۸۱-۲۱۲.

مطهری، مرتضی، ۱۳۵۷، خدمات متقابل ایران و اسلام، قم، صدرا.

نامه تنسر، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴ش.

همان کودکی را به فرهنگیان سپردی چه بودی از آهنگیان
به هر برزن اندر دبستان بدی
همان جای آتش پرستان بدی
شاهان ایرانی دستور داده بودند که بر همه طبقات اجتماعی، زیردستان و شاهان، آموختن دانش لازم است:
دگر آنکه دانش نگیرند خوار
اگر زیر دستید اگر شهریار
زمانی میاسای از آموختن
اگر جان همی خواهی افروختن

در مقاله «سی‌وسه رباعی تازه منسوب به کمال اسماعیل» نوشته آقای مهرداد چترایی که در شماره ۴۰ گزارش میراث چاپ شد، با عرض پوزش چند غلط تایپی راه یافت. لطفاً تصحیح فرمایید:

- صفحه ۶، ستون ۲، رباعی ۵: گفتم که چرا ماه تو بر میغ گریخت
- صفحه ۷، ستون ۱، رباعی شماره ۷: پیوسته کسی
- صفحه ۷، ستون ۱، رباعی ۸: آن شاخ گل از گرانی رنگ شکست
- صفحه ۹، ستون ۲، سطر آخر: امیرکبیر ۱۳۳۶
- صفحه ۱۰، ستون ۱، رباعی ۳۳: خون زلف ولی نامده از نافه برون

